

تصاویر و توصیف‌های پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری

ابراهیم ظاهری عبده‌وند^۱* روح‌الله کریمی نورالدین‌وند^۲

(دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۱ پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۲۸)

چکیده

تصویر و توصیف سیمای معشوق، از مهم‌ترین موضوع‌های مطرح‌شده در شعر فارسی و شعر عامیانه است. تصاویر و توصیفات، هم به ترسیم عینی پیکر معشوق کمک می‌کنند و هم نگرش شاعر و نگرش کلی جامعه و فرهنگی را که شاعر در آن زیسته است، نشان می‌دهند. هدف از این پژوهش، بررسی تصاویر و توصیفات پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری و مقایسه آن با تصویر معشوق در شعر فارسی است تا نشان داده شود در اشعار عامیانه بختیاری، از چه عناصری برای توصیف پیکر معشوق استفاده و چه صفت‌هایی برجسته شده است و تفاوت و تشابهات با شعر فارسی در این زمینه در چیست. نتایج پژوهش نشان می‌دهد در اشعار عامیانه بختیاری، تصاویر بیشتر از نوع تشبیه (حسی به حسی، مفرد به مفرد و مفصل) و مشبه‌به‌ها اسم نوع و اسم خاص هستند. سراینده‌گان از آن‌جا که بیشتر در پی ملموس و مجسم کردن پیکر معشوق‌اند، از این نوع تشبیهات استفاده کرده‌اند که در آن‌ها مدلول به مصداق نزدیک‌تر می‌شود. زندگی بختیاری‌ها مبتنی بر کوچ-نشینی و در مرتبه بعد، کشاورزی است و برای انجام این امور، به آسمان و صور فلکی توجه بسیار می‌شود، لذا برای تصویرسازی نیز بیشتر از این عناصر استفاده شده و بدین سبب، رنگ اقلیمی تصاویر بسیار پررنگ است. در مقایسه با شعر فارسی نیز تفاوت‌ها و تشابهاتی دیده می‌شود که تشابهات بیشتر در زمینه توصیفات و تفاوت‌ها در زمینه تصویرسازی‌هاست.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد (نویسنده مسئول)

* zaheri@sku.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور تهران.

واژه‌های کلیدی: تصویرسازی، توصیف، پیکر معشوق، شعر عامیانه بختیاری، شعر فارسی.

۱. مقدمه

در شعر، اندیشه‌ها و مسائل مختلف فردی، اجتماعی، سیاسی و عام انسانی مطرح می‌شود. شاعران نیز می‌کوشند با زبان تخیل، این اندیشه‌ها را هم زیبا مطرح سازند و هم آن‌ها را قابل فهم کنند. بر این اساس، گفته شده است صورخیال در شعر، کارکردهای مهمی مانند توضیح، تأکید، شرح معنا، آرایش و تزیین سخن دارد (فتوحی، ۱۳۸۶: ۸۹). البته باید گفت صور خیال، ضمن کمک به تبیین جهان‌بینی شاعر، نگرش وی را نیز نشان می‌دهد، به‌خصوص وجه‌شبه‌ها و جامع‌ها که جهان‌بینی شاعران و تغییر نگرش‌های آنان را ترسیم می‌کنند (شمیسا، ۱۳۷۰: ۹۴).

عشق و توصیف سیمای معشوق، از مهم‌ترین مضامینی است که شاعران کوشیده‌اند با استفاده از صور خیال، نگرش‌های خود را درباره آن بیان و در ضمن، سیمای مطلوب معشوق را ترسیم کنند؛ چنان‌که در شعر فارسی، شاعران قد را به سرو؛ گیسو را به شب، مشک، کمند، چوگان و سنبل؛ رخسار را به ماه تمام، آفتاب، بهشت و بهار؛ رنگ گونه‌ها را به گل، لاله و دانه‌های انار؛ ابرو را به کمان، هلال و طاق؛ چشم را به بادام، نرگس و چشم آهو؛ مژه را به تیر، خنجر و ناوک؛ بینی را به قلم و تیغ؛ دهان را به غنچه و پسته؛ لب را به لعل، یاقوت، عقیق، قند و شکر؛ زنخدان را به چاه، گوی، ترنج و نارنج؛ کمر باریک را به زنبور و مور؛ ران را به ران هیون؛ ساعد و ساق را به عاج و بلور؛ انگشتان را به فندق؛ ناخن را به برف و رنگ سفید تن را به سیم، سمن و برف تشبیه کرده‌اند (خالقی‌مطلق، ۱۳۷۵: ۷۱۳-۷۱۴).

جز در ادب رسمی، در ادبیات و به‌خصوص شعر عامیانه نیز به این موضوع توجه شده است و شاعران با کمک صور خیال و توصیف، تصویر معشوق مطلوب را نشان داده‌اند که با بررسی اشعار عامیانه، می‌توان به نوع نگرش به این موضوع، در دیگر خرده‌فرهنگ‌های ایرانی پی برد. بر این اساس، هدف در این پژوهش نیز بررسی تصاویر و توصیفات مربوط به پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری و مقایسه آن با تصاویر معشوق در اشعار فارسی است و به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود که در

تصاویر و توصیف‌های پیکر معشوق... ابراهیم ظاهری عبده‌وند و همکار

اشعار عامیانه بختیاری، برای تصویرسازی از پیکر معشوق، از چه عناصری استفاده شده است، سیمای مطلوب معشوق در این اشعار چگونه است و وجوه تمایز و تشابه آن‌ها با اشعار فارسی در چیست؟

برای جمع‌آوری اشعار، هم از روش کتابخانه‌ای و هم تحقیق میدانی، و برای تحلیل اشعار نیز از روش اسنادی با هدف توصیف و تحلیل استفاده شده است.

۲. پیشینه پژوهش

درباره ویژگی‌های مطلوب معشوق و تصاویر و توصیفات مربوط به آن در شعر فارسی، تاکنون پژوهش‌های ارزشمندی انجام شده است؛ چنان‌که شفیع کدکنی (۱۳۸۹: ۳۰۴) در کتاب *صویرخیال در شعر فارسی* و در بخش تأثیر عنصر ترک و زندگی سپاهی در صور خیال گویندگان، به بررسی تأثیر سپاهی‌گری بر تصاویر غنایی پرداخته است. تقی پورنامداریان (۱۳۸۴: ۷۲) در کتاب *در سایه آفتاب*، صفتهای مطلوب معشوق را در تغزل‌های سبک خراسانی بررسی کرده است. راوندی (۱۳۵۹: ۸۶۴) نیز در کتاب *تاریخ اجتماعی ایران* ضمن طرح مسائل مختلف درباره زنان، خصوصیات جسمانی زنان و زیبایی‌های آنان را در آثاری همچون *شاهنامه*، شعر سنایی و کسایی بررسی کرده است. خالقی مطلق (۱۳۷۵) در مقاله‌های «زیبایی کمال مطلوب زن در فرهنگ ایران و تن کامه‌سرایی در ادب فارسی» تصاویر و توصیفات مربوط به معشوق را در شعر فارسی تحلیل کرده است. حمیدیان و آقابابایی (۱۳۸۷) نیز در مقاله «بررسی نشانه‌های نامتعارف زیبایی در ادب فارسی» به صفتهای نامتعارفی که در ادب فارسی برای معشوق آمده است، توجه کرده‌اند. آقابابایی در مقاله «نشانه‌های زیبایی پیکرین در ادب پارسی» (۱۳۹۰)، تغییرات نگرش به پیکر معشوق را در دوره‌های مختلف نشان داده است. غلامی و رضایی در مقاله «مشبه‌به‌ها و تصاویر چهره معشوق در شعر شاعران زن معاصر» (۱۳۹۲)، به بررسی نوع تصاویری که در شعر شاعران زن معاصر برای معشوق به‌کار رفته است، پرداخته‌اند. درباره سیمای معشوق در ادب عامه نیز می‌توان به مقاله «بررسی استعاره‌های عشق و معشوق در دوبیتی‌های عامیانه منطقه خراسان بر بنیاد نظریه استعاره شناختی» اشاره کرد. در این مقاله نویسندگان به این نتیجه رسیده‌اند که

«بررسی زنجیره استعاره‌های عشق و مصادیق آن‌ها در دوبیتی‌های خراسانی، تأثیر فضای کویری، فرهنگ کشاورزی و دامداری، عناصر طبیعت منطقه خراسان و نیز جلوه‌های فرهنگ بومی و باورهای عامیانه و مذهبی این منطقه را به روشنی آشکار می‌کند» (قوام و اسپرغم، ۱۳۹۴: ۲۳). بنابراین، می‌توان گفت تاکنون هیچ پژوهشی در زمینه بررسی تصاویر و توصیفات مربوط به سیمای معشوق در اشعار عامیانه بختیاری انجام نشده است.

۳. تصاویر و توصیف‌های پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری

از مهم‌ترین مضامین در اشعار عامیانه بختیاری، موضوع عشق و حالات، رفتار و ویژگی‌های مختلف معشوق است. در این اشعار هم از عاشق و معشوق‌های واقعی سخن گفته شده است؛ مانند داستان عشق عبدالمحمد لری و خدابس و هم از معشوق‌های خیالی. از جمله اشعاری که در آن‌ها سیمای معشوق ترسیم شده است، می‌توان به ترانه «بالال: balāl» اشاره کرد که موضوع تمام ابیات آن، وصف عاشق، معشوق و مسائل پیش‌آمده بین آنان است. «یکی از انواع ترانه‌های عاشقانه بختیاری است. این شعر نماینده احساس، عاطفه پاک، عشق زمینی و روابط عاشق و معشوق به صورت آشکار یا پنهان است. داشتن معشوقه و دوستی که همدم و یار تنهایی انسان باشد، در این شعر موج می‌زند» (قنبری، ۱۳۹۱: ۱۵۶). در اشعار برزیگری (بورو: baverū) نیز مضمون اصلی اشعار، عشق است. عشق مطرح در این ترانه، کاملاً زمینی است؛ عشق بین برزگر و معشوق که عشقی دوسویه است (صفری و ظاهری، ۱۳۸۸: ۱۷۱). در اشعار مربوط به عروسی (آهای گل: āhaygol) نیز بسیاری از اشعار در توصیف عروس در جایگاه معشوق هستند. همچنین در دیگر اشعار مانند صیادی، سخن از سیمای معشوق است که در این پژوهش، بر اساس این اشعار، به بررسی تصاویر و توصیفات مربوط به سیمای معشوق در فرهنگ بختیاری پرداخته می‌شود. گفتنی است در شعر فارسی، بیشتر توصیف‌ها از معشوق «توصیف زیبایی اعضای سر اوست؛ همچون گیسو، چشم ابرو، مژه، بینی، لب، دندان، زنج، گونه و خال و خیلی کلی توصیف سر و اندام و موی میان و به‌ندرت نارپستان» (خالقی‌مطلق، ۱۳۷۵: ۳۸). در اشعار عامه بختیاری، علاوه بر اینکه میان و اندام معشوق به صورت جزئی توصیف و به اعضای مانند مو، چشم،

تصاویر و توصیف‌های پیکر معشوق... ابراهیم ظاهری عبده‌وند و همکار

ابرو، بینی، لب و دندان پرداخته می‌شود، در تصاویر مختلفی به توصیف دیگر اندام مانند ناف و پای معشوق نیز پرداخته شده است که در ادامه، تصاویر و توصیفات آن‌ها بررسی می‌شوند:

۳-۱. تصاویر و صفت‌های مو (می:mi)

در ادب فارسی، زلف از مهم‌ترین ارکان زیبایی معشوق است و مهم‌ترین ویژگی‌های آن عبارت‌اند از: بلند، سیاه، پرچین و شکن، براق، دراز و پرپشت (جهانمرد و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۰۳-۱۰۶). در شعر معاصر فارسی، به‌خصوص در شعر زنان، زلف و موی معشوق به عناصری همچون کمند، چوگان، کژدم، ابریشم، اطلس، دیبا، مشک، عبیر، عنبر، سوسن، سنبل، پیچک و گل گندم تشبیه شده است (غلامی و رضایی، ۱۳۹۲: ۳۶۱). در شعر عامیانه بختیاری، سرایندگان اشعار، معمولاً زیباترین عناصر برگرفته از محیط زندگی ایلی و کوچ‌نشینی را برای ساختن تشبیهات و بیان زیبایی موی معشوق انتخاب کرده‌اند که تحلیل این تشبیهات و وجه‌شبه‌ها، از جنبه زیبایی‌شناختی، نشان می‌دهد موی معشوق در فرهنگ بختیاری، از نظر بلند یا کوتاه بودن، باید کوتاه اما طره و موی پشت سر باید بلند باشد؛ از جهت رنگ، بیشتر تمایل به رنگ سیاه و بور است. در قصه‌های رایج در منطقه بختیاری نیز رنگ مطلوب موی معشوق، طلایی و بور است (رضایی و ظاهری، ۱۳۹۲: ۲۵۴). گفتنی است که در ادبیات فارسی نیز علاوه بر رنگ سیاه، به رنگ طلایی و حتی سرخ نیز توجه شده است (حمیدیان و آقابابایی، ۱۳۸۷: ۵۶-۵۷) که بور دانستن مو در فرهنگ بختیاری نیز هم می‌تواند متأثر از رنگ موی زنان در این فرهنگ باشد و هم تحت تأثیر ادب فارسی. از جنبه صاف یا پیچ و تاب داشتن، تمایل به موی مجعد است و به خوشبو بودن مو نیز توجه می‌شود. همچنین موها باید یکی یکی و پریشان باشند. گفتنی است که برای حالت‌ها و قسمت‌های مختلف مو در گویش بختیاری، اسم‌هایی است؛ مانند می:mi (مو)، تُرنه:torne (طره)، زلف، چَک:çak (شانه کردن مو از وسط سر) و پَل:pal (موی بافته پشت سر) که از نظر زیبایی‌شناسی، هرکدام صفت‌های خاص دارند و تشبیهات مختلفی برای آن‌ها به‌کار رفته است؛ چنان‌که مو به چویل تشبیه می‌شود از نظر یکی یکی بودن:

چی چَویلِ ماهِ فِرو می تالی تالی چی پَلَنگِ شَوروی کِردیم شِکالی^۱

çi çavile māferū mi tāli tāli/ çi pelange šavravi kerdim šekāli.

زلف (موی جلوی پیشانی) از نظر ریخته بودن روی پیشانی، همچون موی جلوی سر گوسفند دو سال یا قوچ جنگی و از نظر بو و پیچ و تاب داشتن، مانند چویل است:

زلفاس و سر تِیاس چی شیشک داشت امسال اوی چی خرم سلطان باخین ورداشت
نه زلفا و سر تِیاس چی قوچ جنگی بگو مو نیدم جور خس آل وی قشنگی
چی چَویلِ ماهِ فِرو زُلفِت ایخُوره با دو کُورنِت شِکری سینت باغ نانا^۲
zolfās ve sare tiyās çi šišake dāšt/ emsāl evay çi xoram soltān bāxine
vardāšt// na zolfā ve sare tiyās çi qūçe jangi/ bogo mo naydom jūr xos āl
vi qašangi// çi çavile māferū zolfet ixore bā/ do lavūnet šekari sinat bāqe
nānā.

از نظر رنگ نیز صفت سیاه را برای زلف به کار می‌برند:

بِل کِه بُواریه بارون به چَلوار تَر کُنِه زُلفِ سیاه به گِردنِ یار^۳

bel ke bovāre bārūn be çolvār/ tar kone zolfe siyāh be gardane yār.

بیشوب (۱۳۷۵: ۶۹) در توصیف طره‌های زنان بختیاری به سیاه و بلند بودن آن‌ها اشاره کرده است: «موهای سیاه بلندشان را به طرز خاصی در دو طرف صورت آرایش می‌دهند» و همچنین پریشان بودن از اوصاف موی زن بختیاری است (دیولافوا، ۱۳۶۱:

۴۷۱). در اشعار عامیانه نیز طره‌های معشوق مانند یال اسب، بلند، آشفته و سیاه هستند:
وَرکَشی تَه‌ده زَنگِل رَنگِنیده تُرنَس چی یالِ بَدو دینِ پِشگِنیده
چَشَمات چی چَشَم کَلا گِرمسیری تُرنِهات چی یالِ بَدو سیاه و شیری^۴
var kaši tahde zangele rongenide/ tornas çi yāle bedav din piškenide// çāšmāt
çi çāšme kalā garmesiri/ tornehāt çi yāle bedave siyāh o širi.

البته به صورت محدود به رنگ سرخ مو نیز اشاره شده است که این ابیات، نشان‌دهنده تأثیر زندگی متأثر از غرب در فرهنگ بختیاری است:

لو تنک، نفت نرمیشی، دندون برنجی تش نها مین دلم می سهر کرنجی^۵
lav tonok neft narmişi dendūn berenji/ taš nehā mine delom mi sohre kerenji.
موهای بافته پشت سر (پل) معشوق، از نظر بلندی مانند شمشاد، شاخه رز و یال اسب، از نظر رنگ بور داشتن مانند رشتن و از نظر خمیده بودن همچون حلقه رکاب هستند:

تصاویر و توصیف‌های پیکر معشوق... ابراهیم ظاهری عبده‌وند و همکار

کَد باریک، بالا بُلند، پَهلا رَزِ رو خَنده و کَس نَکَنی مو قَهْرُم اِبو
دوستکُم کَفْتِ چَری رُندِه رِیورون پَهلاس چی شُمشاد خَرساس دونه دونه
تو پَهلات سی چُنونین مثالِ یالِن لَچکِت اَلماسِ نِما گِرز رِیالِن
پَلَلِت بُورُ و بُلند چی رِشتنِ رَنگ وا همه خوش صُحوتی وا مو کُنی جنگ
(آسمند، ۱۳۸۰: ۱۰۷)

پَلَلِت خَلکَه رِکاو، مینات تَنگ زینِه خُوربونِ و او کُری که مینت ای نِشینِه
(شفیانی، ۱۳۹۶: ۱۵۶)

kad bārik bālā bolond pahlā raze rū/ xande ve kas nakoni mo qahrom ibū//
dūstakom kefte çari ronde rivarūne/ pahlās çî šomšād xarsās dūne dūne//
to pahlāt si çononen mesāle yālen/ laçaket olmās nemā gerze riyālen//
palalet būro bolond çî reštane rang/ vā hame xoš sohvati vā mo koni
jang// palalet xalkeye rekāv maynāt tange zine/ xorbūne vū kori ke menet
inešine.

در توصیف مو و بیشتر اعضای پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری، مبنای تخیل شعر بر تشبیه و از نوع تشبیه محسوس به محسوس است که ساده‌ترین نوع تجربه خیال و بازتاب جهان محسوس در ذهن شاعر است: «کلامی که در آن تشبیه حسی به حسی بیشتر باشد، برآمده از ذهنیتی است حسی و نگاهی به پوسته محسوس اشیاء» (فتوحی، ۱۳۹۲: ۳۰۶). همچنین این امر، نشان‌دهنده این مسئله است که نوع تصویر در این اشعار، تصویر حسی است. «تصویر حسی، محصول معرفت محاکاتی است. معرفت محاکاتی، مانند یک عکس‌برداری ساده از طبیعت است. در این نوع تصویرگری خیال را مجالی برای تصرف در شیء نیست» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۹۹). در اشعار عامیانه بختیاری، از آن‌جا که هدف در استفاده از صور خیال، بیشتر مجسم و عینی کردن امر مورد توصیف در ذهن خواننده و شنونده است، بیشتر از تشبیه و نوع حسی به حسی استفاده شده است تا تصاویر و توصیفات برای ذهن مخاطب، مادی، ملموس و شناخته‌شده‌تر و دریافت آن نیز آسان‌تر باشد.

۲-۳. تصاویر و صفت‌های چشم (تیه: tiye)

در ادب فارسی در دوره‌های مختلف، صفت‌هایی مانند خمارآلودگی، سیاهی، درشتی، بزرگی و حتی تنگی برای چشم به کار رفته است. در دوره پیش از اسلام و دوره

اسلامی تا زمانی که هنوز غلامان ترکی مورد توجه نبودند، بیشتر صفت‌های به‌کار رفته برای چشم، خمارآلود، بزرگ و سیاه است؛ اما بعد از ورود ترکان، صفت‌ها برای چشم تنگ و ترکانه شده است (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۹: ۳۰۴؛ آقابابایی‌خوزانی، ۱۳۹۰: ۱۳). برای توصیف چشم در اشعار عامیانه بختیاری، بیشتر از تشبیه بلیغ و محسوس به محسوس استفاده شده است که مشابه‌های به‌کار رفته در این زمینه عبارت‌اند از: چشم سَنگُل (گاو سه سال)، چشم گاو، چشم میش، لامپ، چشم افعی، انگور سیاه، چشم کبک، بادام و ستاره. در فرهنگ بختیاری، شیوه معیشت مبتنی بر زندگی دامداری و سپس کشاورزی است که در انتخاب مشابه‌ها، این دو مسئله، تأثیرگذار بوده و به‌کارگیری عناصر مربوط به این شیوه زیست، سبب رنگ بومی یافتن تصاویر شده است. همچنین واژه‌های انتخاب‌شده، بیشتر واژه‌های خاص و اسم نوع هستند که این امر سبب حسی و تصویری‌تر شدن این اشعار شده است. درحقیقت هدف در این اشعار، مجسم کردن سیمای معشوق به‌خصوص چشم‌های او در پیش نظر شنوندگان اشعار است که انتخاب اسم نوع و اسم خاص‌های شناخته‌شده در فرهنگ بختیاری به‌عنوان مشابه، به این امر بسیار کمک می‌کند. مهم‌ترین وجه‌شبه‌ها بین چشم معشوق با مشابه‌های ذکرشده نیز به‌ترتیب بزرگی، خطرناکی، رنگ سیاه، رنگ قهوه‌ای، کشیدگی و درخشندگی است. بنابراین باید گفت که در فرهنگ بختیاری، از نظر حجم و رنگ، چشم معشوق باید بزرگ، سیاه و قهوه‌ای باشد و از جنبه حالت، اندکی کشیدگی چشم مطلوب دانسته می‌شود. گفتنی است که به‌سبب محیط متفاوت، تصاویر انتخاب‌شده برای توصیف چشم معشوق در اشعار عامیانه بختیاری نسبت به ادب فارسی تغییر کرده است؛ اما از نظر نوع صفت، تغییر چندانی مشاهده نمی‌شود. در توصیف چشم زنان در فرهنگ بختیاری، پژوهشگران به‌خصوص سفرنامه‌نویسان خارجی، به درستی چشم آنان اشاره کرده‌اند (دالمانی، ۱۳۳۵: ۶۹۶) که در اشعار عامیانه نیز بزرگی چشم معشوق از طریق تشبیهاتی مانند تشبیه به چشم سَنگُل (گاو سه ساله) لامپ، چشم میش و چشم گاو ترسیم شده است:

تیه کال تی سَنگُلی رَوِ کِرِد و رَهَدَن مو گُلم بوس وُم بدِه شُل کِرِد و گِرَدَن
عزیز مین دِلم تیا گُلوپی دوش دیمت مینا و سَر آمو گُلوئی

تصاویر و توصیف‌های پیکر معشوق... ابراهیم ظاهری عبده‌وند و همکار

آر ایخوی دوست خو گری بل الصمّند بو تی میشی، رون بالشتی، پل چی کمند بو
اوسید و اوسید مال من ماهور سوز گاجشمم زلفه کرد داهول^۶
(ژوکوفسکی، ۱۳۹۶: ۲۱۸)

tiye kāl ti šangoli rav kerd ve rahdan/ mo godom būs vom bede šol kerd ve
gardan// azize mine delom tiyā golūpi/ dūš dimet maynā ve sar amrū
kolūti// ar ixoy dūste xū geri bel alsemand bū/ ti miši rūn bālešti pal ĉi
kamand bū// avsid o avsid māl mene mähūr/ savze gāĉašmom zolfe kerd
dāhūl.

چشم، از جهت سیاهی به انگور و چشم کلاغ تشبیه شده است:

تیلت انگیر سیا، سینت باغ لیمو لوونت چی تیت سهر نصیو خم ایبو^۷
(آسمند، ۱۳۸۰: ۴۷)

چشمات چی چشم کلا گرمسیری ترنه‌هات چی یال بدو سیاه و شیری^۸
(Vahman & Asatrian, 1995: 37)

tiyalet angir siyāh sinat bāqe limū/ lavūnet ĉi tite sohr nasive xom ibū//
ĉašmāt ĉi ĉašme kalā garmesiri/ tornehāt ĉi yāle bedav siyāh o širi.

از جهت رنگ قهوه‌ای به چشم کبک:

ششته کافوری ورچرد و لک جاز رش بیدن تیاس جور گوگ تاراز^۹
šošte kāfūri varĉard ve lake jāz/ raš biden tiyās jūr kavge tārāz.

از نظر بزرگی و کشیدگی به بادام:

تیه کال تی بایمی چاربون جل ایگرد مو گدم بوسی وم بده دل بی دل ایگرد^{۱۰}
tiye kāl ti bāyomi ĉarbūne jol ikerd/ mo godom būsī vom bede del bay del
ikerd.

از نظر درخشندگی به ستاره صبح (طله):

چشمات چی طلّه روز بُرگات کهکشونه هفت تورک کنج لوت سینت آسیمونه^{۱۱}
ĉašmāt ĉi zele ruz borgāt kahkešūne/ haft tūrak konje lavet sinat āsemūne.

و از نظر پُف و پرده داشتن به چشم افعی:

چشمات چی چشم هفین، هف پوره داره^{۱۲} هر عاشیق بزنه شفا نـداره
(Vahman & Asatrian 1995: 35)

ĉašmāt ĉi ĉašme hafin haf pūre dāre/ har āšeqe bezane šafā nedāre.

همچنین در بیت زیر صفت برآمدگی، صفت مطلوب چشم دانسته شده است:

شولارت چی آسیو هی ایخورن در همه کس مو تونی کد شل تی پر^{۱۳}
(ibid, 35)

šavlārāt ĉi āsiyav hay ixoren der/ hame kase mo toni kad šole ti per.

۳-۳. ابرو و مژه (برگ: borg و مرزنگ: merzeng)

در شعر فارسی ابرو بیشتر از حیث کج بودن و انحنا داشتن، جدا بودن و داشتن پیوستگی، توصیف و به عناصری مانند محراب، کمند، ستون، کشتی، هلال عید و طاق، تشبیه شده است؛ چنان‌که حافظ، ابروی خمیده معشوق را مانند کمان کوچک می‌بیند:
ز چین زلف کمندت کس نیافت خلاص از آن کمانچه ابرو و تیر چشم نجاح
(حافظ، ۱۳۸۴: ۳۷)

یا رودکی ابروی معشوق را به کشتی تشبیه کرده است:

ابرو کشتی و چین پیشانی موج گرداب بلا غیغب و چشم طوفان
(رودکی، ۱۳۷۴: ۴۸)

در اشعار عامیانه بختیاری کمتر به تصویرسازی و بیشتر به آوردن صفت برای ابرو توجه شده است و با شعر فارسی جز در حالت کج بودن، تفاوت‌هایی دیده می‌شود. در شعر زیر با در نظر گرفتن پهنه آسمان به عنوان سینه معشوق، هر یک از اعضای صورت معشوق، به صور فلکی تشبیه شده است. ابرو مانند کهکشان است از نظر کشیدگی؛ خال کنار لب معشوق مانند مجموعه ستارگان پروین و چشم‌ها همچون ستاره صبح‌گاه است. درحقیقت تشبیهات از نوع تشبیه مفروق‌اند که استفاده از این نوع تشبیه، موجب خیال‌انگیزی شعر و کوشش بیشتر ذهن مخاطب برای درک رابطه بین مشبه و مشبه‌به‌ها می‌شود:

چشمات چی ظلّه روز بُرگات کهکشونه هفت تورک گنج لوت سینت آسمونه^{۱۴}
čašmāt êi zele rûz borgāt kahkešûne/ haft tûrak konje lavet sinat âsemûne.
همچنین از این نظر، ابرو را به شاخه رز تشبیه می‌کنند:

توزی یاله م زوواله میونموو رُو مرزنگات سیزن خیاط بُرگات رَز رو^{۱۵}
to ziyāle mo zûvāle miyûnemû rû/ merzengāt sizan xayāt borgāt raze rû.
صفت‌های به‌کار رفته برای ابرو نیز صفت‌های نشان‌دار هستند که نگرش سرایندگان اشعار و شنوندگان آن‌ها را درباره ابرو نشان می‌دهد؛ چنان‌که صفت مطلوب نشان‌دهنده حالت ابرو، کجی است:

لو حقیق دندون بسد میلم عنابه تیه کال ابرو کج دل سیت گوايه^{۱۶}
(آسمند، ۱۳۸۰: ۴۵)

lav haqiq dendûn besed milom enāve/ tiye kâl abrû kaj, del sit kavāve.

تصاویر و توصیف‌های پیکر معشوق... ابراهیم ظاهری عبده‌وند و همکار

از جنبه رنگ، سیاه بودن ابرو در فرهنگ بختیاری پذیرفته است:

چشم کال و بُرگ کال، سیرمه کال ترش کرد / کُر مُسلمون زاده بی، دُهدر کافریش کرد^{۱۷}
(شفیانی، ۱۳۹۵: ۱۵۷)

čašme kālo borge kāl sirme kāl tareš kerd/ kor mosalmūn zāde bi dohdar
kāfereš kerd.

و همچنین در این اشعار، صفت‌های بانمک و شیداکننده برای ابرو دیده می‌شود:

چشم کال داری، بُرگا شوخ و شیدا / چی گموتَر بال خونی ره‌ده به نی‌ها^{۱۸}
(Vahman & Asatrian, 1995: 35)

čašme kāl dāri, borgā šavx o šaydā/ ėi kamūtar bāl xavni rahde be nayhā.

مژه معشوق نیز در اشعار عامیانه بختیاری مانند سوزن خیاط، باریک و بلند است:

دندونات زال و گچیر جگر ایسوزن / مرزنگات سیزن خیاط میدون دوزن^{۱۹}
dendūnāt zāl o koċir jegar isūzen/ merzengāt sizan xayāt maydūn dūzen.

۳-۴. بینی (نفت: neft)

در ادب فارسی، برای توصیف بینی معشوق، بیشترین تأکید بر صفت باریک بوده است و آن را به تیغ و قلم تشبیه کرده‌اند (خالقی مطلق، ۱۳۷۵: ۷۱۴). در توصیف بینی زنان بختیاری، به ظریفی و داشتن زیورآلات اشاره شده است (دیولافوا، ۱۳۶۱: ۴۷۱) و در اشعار عامیانه بختیاری نیز مانند شعر فارسی بینی معشوق، بیشتر از نظر کوتاه یا بلندی و باریکی یا گوشت‌آلود بودن وصف شده است که در این زمینه، دو نگرش متفاوت وجود دارد: گاهی بینی به شمشاد تشبیه می‌شود که باریکی و کشیدگی آن مورد نظر است:

دوستگم خوس ایگوهه خوس ایگریوه / نفتس چی شمشاد خرساس ای بلیوه^{۲۰}

dūstakom xos igohe xos igerive/ noftes ėi šomšād xarsās ibelive.

در بیت زیر بینی معشوق به مروارید تشبیه شده است که شاعر هم وجه‌شبه و هم ادات را بیان کرده که این امر، موجب نزدیک شدن مدلول به مصداق شده است. «استفاده از وجه‌شبه و ادات روی محور هم‌نشینی، بر توضیح عملکرد می‌افزاید و حسب آنچه نشاندارسازی هم‌نشینی نامیدیم، اجازه می‌دهد تا مدلول به مصداق نزدیک شود» (صفوی، ۱۳۸۳: ۱۲۶):

قربونِ نُفْتِ کُلْتِ مِنی دُریه دُهدَرِ مینِ بَعَلْتِ به زِ کُریه^{۲۱}

qorbūne nofte kolet meni doriye/ dohdare min beqalet beh ze koriye.

در بیت زیر، بینی معشوق، از نظر بزرگی به بینی گوسفند نر تشبیه شده است:

تی کالِ نُفْتِ نَرْمِیشی تیآنِ دَرِ ایدَا مِینِ تی دَرِ دَاذَنِ قَوْلِ و کُرِ ایدَا^{۲۲}

ti kāl noft narمیši tiyān der idā/ mine ti der dādan qavl ve kor idā.

داشتن خال و نشان در بینی نیز از معیارهای زیبایی بوده که دیولافوا نیز به این امر

اشاره داشته است و در اشعار عامیانه نیز دیده می‌شود:

کی دیده دو کَوگِ دَرِ مِینِ یَه هَوَنَه مِینِ نُفْتِ یَکِیسُونِ دَاره نَشُونَه^{۲۳}

ki dide do kavge dar mine ya hūna/ mine nofte yakisūn dāre nešūna.

۳-۵. لب و دهان (لَو و دِهون: laow & dehūn)

در تصاویری که از لب و دهان در شعر فارسی به‌خصوص غزل ارائه شده، دهان معشوق تنگ، کوچک و رنگ آن معمولاً قرمز و می‌گون است (پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۷۲). در اشعار عامیانه بختیاری نیز لب نازک، کوچک و قرمز رنگ پذیرفتنی است. برای ساختن تصاویر مربوط به لب و دهان به عناصر زندگی امروزی، سنگ‌ها و گیاهان توجه شده است. در تشبیه مؤکد زیر، لب را از نظر نازکی به سیگار مانند کرده‌اند و در تشبیه بلیغی به برگ بید:

تو لَوَهَاتِ وِ نَاژکی سِگَارِ وِلَسْتَوِ نَویدی سَرِ وُم زَنی سَه مَآ تَوَسْتَوِ
عزیزِ مِینِ دُلمِ لَوِ بَلگِ بیدی زِ صَورتِ سَوَزینِه‌ای زِ لَاشِ سَفیدی^{۲۴}

to lavhāt ve nāzoki segār velestū/ navaydi sar vom zani se mā tavestū// azize mine delom lav balge bidī/ ze sūrat savzinei ze lāš safidi.

و برای نشان دادن رنگ قرمز لب و لثه، از تشبیه بلیغ و مشابه‌های عقیق و عناب

استفاده شده است:

لَو حَقِیق، دِنْدو صَدَف، بَلگِ مِینَا چَا دِرِس عَم نَخوَری شِیرومِ دوماَدِ رُوژِ خَوِیَارُمِس
خوتِ گُلی، تیَاتِ گُلِن، هَرَسَاتِ گُلاوِن دِنْدوناتِ چِی بَسِیدِن، لَوَهَاتِ عَناوِن^{۲۵}

(آسمند، ۱۳۸۰: ۴۵)

lav haqiq dendū sadaf balge maynā câderes/ qam naxori širom dūmā rūze xū
yāromes// xot goli tiyāt golen harsāt golāven/ dendūnāt çî besede lavhāt
enāven.

تصاویر و توصیف‌های پیکر معشوق... ابراهیم ظاهری عبده‌وند و همکار

البته صفت یاسی رنگ نیز برای لب معشوق به کار رفته است:

چک یور تِشَنی غَزَال لَو چی گُلِ یاس

بخت بد نم سی چ ریم نی ورا تعریف کنم واس^{۲۶}

čak yavar tešni qazāl lav êi gole yās/ baxte bad nam si êe rim niverā tarif
konom vās.

و صفت به کار رفته برای دهان، تنگی است:

قربون ره رهدت هم رو نشمت
قربون هم لوها خوت دھون تنگت^{۲۷}
qorbūne rahrahdanet ham rave našmet/ qrbūne ham lavhā xūt dohūne tanget.

۳-۶. چانه (کچه: kače)

در شعر فارسی بیشتر زنخدان معشوق توصیف شده است؛ چنان‌که فخرالدین اسعد گرگانی آن را از نظر گرد بودن، همچون گوی و خواجه‌ی کرمانی از نظر رنگ سفید، مانند سیم دانسته است:

گهی کرده درو خوبی گل افشان
زنخدان گوی کرده زلف چوگان

(فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۴۹: ۹۳)

ای صنم سیم زنخدان بیار
از قلدح سیم می لعل فام

(خواجه‌ی کرمانی، ۱۳۷۴: ۴۴۲)

و عطار نیز در توصیف زیبایی معشوق، زنخدان را به چاه مانند کرده که رهایی از آن برای عاشق دشوار است:

از پسته خندانش هر جا که شکر ریزی
در چاه زنخدانش هر جا که نگونساری

(عطار، ۱۳۸۱: ۵۸۶)

از نظر زیبایی‌شناسی، در فرهنگ بختیاری تفاوت محسوسی با زیبایی‌شناسی چانه و زنخدان در شعر فارسی دیده می‌شود. در این فرهنگ، چانه زیبا، چانه‌ای است که در آن خال وجود داشته باشد:

گُل گُلُو و رَه ایرِن گُلِ خووسونِه
صنمی خال مین کچه سرخوسونِه^{۲۸}

gol golū ve rah iren gol xūvasūne/ sanomi xāl min kače sarjūxasūne.

این خال را گاهی خود افراد در چانه ایجاد می‌کردند و در برخی مواقع به صورت

طبیعی در چانه وجود داشت؛ چنان‌که در ابیات زیر به این مسئله اشاره شده است:

هم خالو مین کچت که دست نشونه
رایبو پاکس بگن کشت هم‌مونه

هم خالو مین کچم خدا ناهاسه هر گری چشمس کچه هیم یو سزاسیه^{۲۹}
ham xālo mine kačat ke dast nešūne/ ar ibū pākes bokon košt hamamūne//
ham xālo mine kačam xodā nehāse/ har kori čašmes kaje him yo sezāse.

۳-۷. دندان (دندون: *dendūn*)

در شعر فارسی معمولاً دندان معشوق از حیث سفیدی و منظم بودن بیشتر وصف شده؛ چنانکه فخرالدین اسعد گرگانی دندان را به مروارید و فردوسی به سیم و سنایی به حرف سین تشبیه کرده است:

تنش سیم است لب یاقوت ناب است	همان دندان او در خوشاب است
(فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۴۹: ۴۳)	
همه دختران شاد و خندان شدند	گشاده رخ و سیم دندان شدند
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۴۰)	
خود سنایی او بود چون بنگری زیرا بر اوست	لب چو با قامت الف ابرو چو نون دندان چو سین
(سنایی، ۱۳۷۵: ۴۸۰)	

در اشعار عامیانه بختیاری نیز دندان معشوق علاوه بر سفید بودن، کوچک باید باشد که برای نشان دادن این دو صفت، دندان را از نظر ریزی به برنج (تشبیه مجمل) و از جنبه سفیدی به مروارید (تشبیه بلیغ) تشبیه کرده‌اند:

دندونات ملث برنج، پهلات کمندی	تس ناها مین دلم تهکا کله قندی ^{۳۰}
کو حقیق دندو بسد میلوم عنابه	تیه کال ابرو کج دل سیت گوايه
	(آسمند، ۱۳۸۰: ۴۵)

dendūnāt melse berenj pahlāt kamandi/ taš nāhā mine delom tehkā kale qandi// lav haqiq dendūn besed milom enābe/ tiye kāl abrū kaj del sit kavābe.

در تشبیه جمع زیر نیز شاعر برای نشان دادن سفیدی دندان معشوق، آن را به صدف و شیرماهی تشبیه کرده که استفاده از دو مشبه‌به با یک وجه‌شبه مشترک، نشان‌دهنده تأکید بر سفیدی دندان معشوق است:

دندونات یا صدفن یا شیر ماهی	یه امشو مهمونتم خواهی نخواهی ^{۳۱}
	(Vahman & Asatrian, 1995: 35)

dendūnāt yā sadafen yā šire māhi/ ya amšav mehmūnetom xāhi naxāhi.

تصاویر و توصیف‌های پیکر معشوق... ابراهیم ظاهری عبده‌وند و همکار

۳-۸. صورت (ری: ri)

در شعر فارسی بیشتر از مشبه‌به‌هایی همچون گل، ماه و خورشید، برای نشان دادن زیبایی صورت معشوق استفاده شده است (پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۷۲). در اشعار عامیانه بختیاری نیز در کنار مشبه‌به‌های ذکر شده، مشبه‌به‌های دیگری با شیوه‌ارائه تازه دیده می‌شود؛ چنان‌که در تشبیه جمع زیر صورت معشوق از حیث درخشندگی به آینه و از نظر رنگ سرخ به گل تشبیه شده است:

مِینِ رِیسِ چِیِ آینه چِیِ گلِ سُهَرِ / تشِ نِها مِینِ دِلْمِ، دِلْمِ سُهَدِ^{۳۲}

mine ris çi āine çi gole sohre/ taš nehā mine delom delome sohde.

در نمونه زیر نیز صورت معشوق از جهت درخشندگی به گل تشبیه شده؛ اما توصیف براق بودن چهره معشوق پای آتش هیزم (مشبه مرکب) که نشان‌دهنده تأثیر رنگ اقلیمی بر تصویر است، آن را نو و لذت‌بخش کرده است. همچنین در مصراع دوم، تشبیه به صورت تفضیل، یعنی برتری صورت بر ماه، بیان شده که این امر توصیف مبالغه‌آمیز تصویر را به همراه داشته است:

گِلِ رِیتِ بَرِچِ اِیزنه پا تَشِ هیو / مَهِنِ دَرودِرِ اِیگِنِ کَوگُونِ لِیو^{۳۳}

gole rit berê izene pā taše hiva/ mahene darvedar ikone kavgūne liva.

در نمونه‌های زیر نیز صورت معشوق از نظر فراخی همچون آسمان است و برای نشان دادن لطافت، آن را به گل تشبیه کرده، زیبایی‌اش را با تشبیه کردن به ماه نشان داده‌اند و از نظر رنگ، صورت سبزینه بیشتر پذیرفتنی است:

آسمو جا صورتت، ستاره خالت^{۳۴}
عزیز مین دلم لو بلگ بیدی / ز صورت سوزینه‌ای ز لاش سفیدی
عروس خانم، عروس خانم تا تری تو ناز بکن / تا گل آلماس نیارن روی ماهت واز نکن

āsemū jā sūratet setāre xālet/.....// azize mine delom lav balge bidi/
ze sūrat savzinei ze lāš safidi// arūs xānom! arūs xānom! tā tari to nāz
bokon/ tā gole almās nayāren, rūye māhete vāz nakon.

۳-۹. گردن (تشنی: *tešni*)

در شعر فارسی گردن معشوق باید بلند و سفید باشد که از این نظر، آن را به امور مختلف تشبیه کرده‌اند؛ چنان‌که نظامی آن را به گردن آهو و مروارید مانند کرده است:

نهاده گردن آهو، گردنش را به آب چشم شسته دامنش را
ز گوش و گردنش لولو خروشان که رحمت بر چنان لولو فروشان
(نظامی، ۱۳۸۷: ۵۱)

در فرهنگ بختیاری نیز برای گردن معشوق این دو صفت به‌کار رفته؛ چنان‌که در ابیات زیر، از جهت باریکی، بلندی و سفیدی، به ترتیب به نی، گردن آهو و برف تشبیه شده است:

آی گلم و کس نگوی و خوم گرونه گردنت اسبید بُلند چو غَیزرونه^{۳۵}
تشنی گل زال و ملوس چی برف کینو آر تری جورس بُکن دوستِ مو نیبو
تیهِ کال تشنی غزال چه با مرامی بگو ز جوئم عزیزتری سو هر دو تیامی

ay golom vā kas nagoy ve xom gerūne/ gardanet esbid boland cū qayzerūne//
tešni gol zālo malūs cī barfe kaynū/ ar tari jūres bokon, dūste mo nibū//
tiye kāl tešni qazāl cē bā marāmi/ bego ze jūnom aziztari sū har do
tiyāmi.

گفتنی است که مشبیه‌های انتخاب‌شده برای توصیف پیکر معشوق در فرهنگ بختیاری، نشان‌دهنده باورهای قومی، در مورد مسائل مختلف هستند و جز شباهت، شاعران در انتخاب مشبیه‌ها به این امر نیز توجه داشته‌اند. «اهل زبان بر مبنای تجربیات و فرهنگ خود، از باورهای قومی ویژه‌ای برخوردارند که مبتنی بر علم یا استدلال‌های منطقی نیست؛ ولی همین الگوهای شناختی خود را بر مفاهیم زبانی تحمیل می‌کنند» (صفوی، ۱۳۹۲: ۲۷۱).

۴-۱۰. کمر (کد: *kad*)

در شعر فارسی کمر معشوق از نظر باریکی معمولاً بیشتر توصیف و به مو تشبیه شده است؛ چنان‌که در این زمینه سلمان ساوجی و حافظ سروده‌اند:

ز موی فرقت تا میان، فرقی نباشد در میان باریک بینی هردو را، چون باز بینی مو به مو
(سلمان ساوجی، ۱۳۳۶: ۲۶۵)
هیچ است آن دهان و نبینم از او نشان موی است آن میان و ندانم که آن چه پوست
(حافظ، ۱۳۸۴: ۸۳)

تصاویر و توصیف‌های پیکر معشوق... ابراهیم ظاهری عبده‌وند و همکار

در اشعار عامیانه بختیاری، جز باریکی، به صفت‌های دیگر نیز توجه شده؛ چنان‌که کمر معشوق از جهت انعطاف به فنر تشبیه شده است و از نظر باریکی و صافی به فشنگ. همچنین صفت «کشیده» از صفت‌های مطلوب برای کمر معشوق در فرهنگ بختیاری است:

کَدِ گُلْمِ چی فَنَرِ هَر دَمِ جَمِ ایبو هَمَنَه راضی کِرده مَر زَس کَمِ ایبو
مَر نَوی کاغذ سَفیدِ خِلْمِ رَنگی زِی کَدوم لَو خَنده دَا کَمَرِ فِشَنگی
بو چویل بو کلوس بو ریواس کَشتم کد شلی چه کنم واس^{۳۶}

kade golom êi fenar har dam jam ibū/ hamane rāzi kerde mar zes kam ibū//
mar navi kāqaz safid xelame rangi/ zay kadom lav xande dā kamar
fešangi// bū çavil bū kelavs bū rivās/ koštome kad šoli êe konom vās.

۱۱-۳. قامت (قد: qad)

قد در ایران باستان، بلند و چهارشانه، در روزگار ساسانی متوسط و پس از اسلام متمایل به کوتاهی است؛ هرچند آن را به سرو بلند تشبیه کرده‌اند (آقابابایی خوزانی، ۱۳۹۰: ۱۵). زنان بختیاری بیشتر به بلند بودن و داشتن تنه بلند توصیف شده‌اند (کجباف و همکاران، ۱۳۹۲: ۴۳)؛ اما صفت‌های به‌کار رفته برای قامت معشوق، در اشعار عامیانه، متفاوت و متضاد هستند. گاهی صفت بلند به‌کار رفته است:

بِروین دَامِ بَگوینِ یَکیتِ نَمُرده تیه کَال، بَالَا بُلُندِ دِلِسه بُرده^{۳۷}
bervin dāme begoyñ yakit namorde/ tiye kāl bālā bolond delese borde.

و در برخی مواقع، به صفت کوتاه اشاره شده است:

گِرِدَلِ هیرِدِ مِلو میشِ کُهی رَنگ چه کِردی سی خُدا سَرِتِ کُینِ جَنگ^{۳۸}
gerdele hirde melū miše kōhi rang/ êe kerdi si xodā saret konen jang.

این امر نشان‌دهنده این مسئله است که در فرهنگ بختیاری هم قامت بلند و هم

قامت کوتاه و چاق، پسندیده است؛ چنان‌که در بیت زیر دیده می‌شود:

زَالِ بلند و سوزِ خِپَلِ هَر دو دِدوهِنِ حَسیدِیِ وَا یَکِ ای کُینِ ای گُویِ هَوو هِنِ^{۳۹}
zāle bolond o savze xepel har do dedūhen/ hasidi vā yak ikonon igoy
havūhen.

۱۲-۳. دست و پنجه

از دیگر اعضای پیکر معشوق که شاعران به وصف آن پرداخته‌اند، دست است. در شعر فارسی نرمی و سفیدی، دو صفت مهم آن هستند؛ چنان‌که کسایی، دست را به عاج از نظر سفیدی و از نظر نرمی به پوست قاقم تشبیه کرده است:

دستش از پرده برون آمد چون عاج سپید گفتی از میخ همی تیغ زند زهره و ماه
پشت دستش به مثل چون شکم قاقم نرم چون دم قاقم کرده سرانگشت سیاه
(کسایی، ۱۳۶۸: ۱۹)

در اشعار عامیانه بختیاری، انگشت‌های معشوق مانند نی قلیون و بلور، کشیده و باریک هستند. همچنین مثل استخوان کرکس، باریک و سفید و مانند ساقه نرگس باریک‌اند:

دَهدَرِ والی ولایت شهربانو نومته پنجه‌ها ت چی نین قلیوو، مرواری دندونته
شلیلِ گردن بلند دَرگشت سوسن مال پنج پنجه چی خاو دال و تَدسون گردن یار
باریکی پنجه دست چی قاو نرگس آر بشوری لاشمه نی پیسه هرگز
به خربون دو انگست بُلورِت که هر دم ایکنن تیمار رویت
(ژوکوفسکی، ۱۳۹۶: ۲۹۰)

dohdare vāli velāyat šahrbānū nomete/ panjehāt ĉi nayne qelyū mervāri
dendūnete// šolayle gardan bolond dargašt sūsane māl/ panj panjase ĉi
xāve dāl vansūne gardane yār// bāriki panje dast ĉi qāve narges / ar bešūri
lāšome nipise hargez// be xorbūne do angoste bolūret/ ke har dam ikonon
timāre rūyet.

۱۳-۳. پا

در شعر فارسی، تصاویر چندانی برای پای معشوق ساخته نشده و بیشترین تصاویر مربوط به ساق است که معمولاً آن را به سیم و نقره تشبیه کرده‌اند؛ چنان‌که در شعر حافظ و مولوی دیده می‌شود:

در تتق سینه عشاق تو ماه رخان قند لب سیم ساق
(مولوی، ۱۳۸۴: ۵۹۱)
رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود
(حافظ، ۱۳۸۴: ۲۸۰)

تصاویر و توصیف‌های پیکر معشوق... ابراهیم ظاهری عبده‌وند و همکار

با صفت‌های کلی‌ای برای آن به‌کار رفته است؛ مانند فتنه‌انگیز در بیت زیر از سعدی:

چه دل‌ها بردی ای ساقی به ساق فتنه‌انگیزت دریغا بوسه چندی بر زرخدان دلاویزت
(سعدی، ۱۳۹۴: ۴۳۸)

در اشعار عامیانه بختیاری بسامد توصیف پای معشوق بسیار زیاد است. پای معشوق باید نازک و ظریف باشد مانند پای میش کوهی:

دوستگم تر و تنک میش گهی پا پا و وشتا ننه‌ی وشت نیگره جا^{۴۱}

dūstakom tar o tonok miše kohi pā/ pā ve vaštā nanehi vašt nigere jā.

از نظر سفیدی و چاقی مانند قند است:

دندونات ملث برنج، پهلالت گمندی تش ناها مین دلم تهکا کله قندی^{۴۲}
dendūnāt melse berenj pahlāt kamandi/ taš nāhā mine delom tehkā kale qandi.

همچنین باید دارای خال سبز و سفید باشد:

ورکشی شولار زی و او دهنو خال سوز، تک سفید و خلکن نو^{۴۳}
(ژوکوفسکی، ۱۳۹۶: ۲۱۶)

varkaši šavlār zay ve ave dehnū/ xāle savzo teke safid o halkane nū.

و صفت برای پشت پا، گوشت‌آلود است:

ار ایبینی کم گووم کم گفتم و لغتم هاچقه کد باریک پَس پا کُلفتم^{۴۴}
ar ibini kam gohom kam goft o loftom/ hāçoqe kad bārik pas bā koloftom.

ران معشوق نیز از حیث گوشت‌آلود بودن و چاقی مانند بالش و تپانچه است:

ار ایخوی دوست خو گری بل الصمند بو تی میشی رُون بالشتی پلا کمند بو^{۴۵}
جُفت رونات چی تپونچه جوهریه چال نافت مر پیاله او خوریه
ar ixoy dūste xū geri bel alsemand bū/ ti miši rūn bālešti palā kamand bū//
jofte rūnāt ċi tapūnċe javhariye/ ċāle nāfet mar piyāle av xoriye.

۱۴-۳. ناف

در شعر فارسی ناف معشوق بسیار کم توصیف شده و بیشتر ناف در ترکیب‌های کنایی مانند ناف چیزی یا ناف بریدن به‌کار رفته است. در اشعار بختیاری، صفت گود و سفید

بودن را برای ناف معشوق به کار برده و از این نظر آن را به پیاله و کاسه از جنس نقره تشبیه کرده‌اند:

جُفتِ رونت چی تپونچه جَوهریه چالِ نافست مَر پیالِه او خوریه^{۴۶}
بَسید گو طِلا ناوَنده به داره نافِس چی جُم نُرِقِه، پُرس او آناره
(Vahman & Asatrian, 1995: 42)

jofte rūnāt çî tapūncê javhariye/ çāle nāfet mar piyāle av xoriye/ besede gūve
telā nāvande be dāre/ nāfes çî jome norqe pores av anāre.

۱۵-۳. رنگ بدن

در اشعار عامیانه بختیاری، مانند شعر فارسی، برای رنگ بدن معشوق، دو صفت سفید و سبزینه به کار رفته است که از نظر سفیدی و نرمی، معشوق را به کرم و پنیرو از نظر سبزینه بودن به رازیانه مانند کرده‌اند:

سفیدی مِلثِ کِرمِ نَرَمیتِ پَنیری ز تریاکِ گِرونِ تَری نَرخِ مَالِمیری
سَوزینِه رازونِه رَنگِ شَیرینِ بی دُنْگ خَواستُم بَگُم بیو دوستِ اَویم زُونِم اوی گُنْگ^{۴۷}
safidi melse kerem narmit paniri/ ze teryāk gerūntari nerxe mālemiri//
savzine rāzūne rang šerine bidong/ xāstom bogom biyav dūst avim
zūnom avay gong.^{۴۸}

۴. نتیجه

در این پژوهش، تصاویر و توصیفات پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری و همچنین در مقایسه با شعر فارسی بررسی شده است. برای تصویرسازی از پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری، بیشتر از تشبیه و علاوه بر تشبیه بلیغ، از تشبیه مفرد، مقید، محسوس به محسوس، مفصل یا مجمل و در انتخاب مشبه‌به‌ها از اسم‌های خاص یا نوع استفاده شده است. از آن‌جا که هدف سراینده‌گان اشعار، ملموس کردن مشبه برای خوانندگان بود، بیشتر این نوع تشبیهات را به کار برده‌اند.

تصویرها و صفت‌های مربوط به پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری، بدین گونه‌اند: موی به چویل (یکی یکی بودن)؛ زلف به موی جلوی سر گوسفند دو ساله، قوچ جنگی و چویل (ریخته بودن جلوی سر، بوی خوب و پیچ و تاب داشتن)؛ طره‌ها

به یال اسب (بلند، آشفته و سیاه بودن)؛ و موی پشت سر به شمشاد، شاخه رز، یال، رشتن و رکاب (بلند، رنگ سیاه و بور و خمیدگی) تشبیه شده‌اند. چشم معشوق از نظر بزرگی، رنگ سیاه و قهوه‌ای، کشیدگی، درخشندگی، پف داشتن و خطرناکی همچون چشم گاو، گاو سه‌ساله، چشم کبک، لامپ، بادام، ستاره صبح، انگور سیاه و چشم افعی است. از کهکشان، شاخه رز و سوزن خیاطی، به‌عنوان مشابه برای ابرو و مژه معشوق استفاده شده و صفت‌های مطلوب آن‌ها، کشیدگی، کجی، رنگ سیاه، بانمک، شیداکننده، بلندی و باریکی است. بینی معشوق همچون شمشاد، مروارید و بینی گوسفند نر، باریک، بلند، کوتاه و بزرگ است. لب و دهان باید نازک، به رنگ قرمز و یاسی و تنگ باشد مانند سیگار، برگ بید، عقیق، عناب و گل یاس. مهم‌ترین خصوصیت چانه، داشتن خال است. دندان از نظر سفیدی و کوچک بودن به برنج، مروارید، صدف و شیرماهی تشبیه شده است. مشابه‌های صورت، آینه، گل، گل سرخ، آسمان و ماه و صفت‌های مطلوب آن، درخشندگی، رنگ سرخ یا سبز، گشادگی، لطافت و زیبا هستند. برای نشان دادن حالت‌های مطلوب گردن، از حیث باریکی، بلندی و سفیدی آن را به نی، گردن آهو و برف تشبیه کرده‌اند. کمر نیز باید انعطاف داشته و کشیده و باریک باشد که فنر و فشنگ این صفت‌ها را مجسم و ملموس کرده‌اند. قامت کوتاه چاق و بلند باریک معشوق، هر دو مورد پسند است. در اشعار عامیانه بختیاری، پنجه معشوق، کشیده، باریک و سفید، مانند نی قلیون، بلور، استخوان کرکس و ساقه نرگس؛ پایش نازک، سفید و گوشت‌آلود مانند پای میش کوهی، قند و اسلحه (تیانچه)؛ نافش مانند کاسه، گود و رنگ بدنش سفید یا سبزینه مثل کرم و رازیانه است.

مهم‌ترین عناصر برای تصویرسازی از پیکر معشوق در اشعار عامیانه بختیاری، علاوه بر عناصر مربوط به زندگی روزمره، عبارت‌اند از: حیوانات، گیاهان و صورفلکی. زندگی بختیاری‌ها وابسته به کوچ‌نشینی و دامداری است و در کنار این امر، برخی به کشاورزی نیز می‌پردازند که برای انجام این دو شغل، بسیار وابسته به آسمان و صور فلکی بوده و هستند. بنابراین، بیشتر از این عناصر برای تصویرسازی‌ها استفاده کرده‌اند که این امر سبب شده است رنگ اقلیمی تصاویر زیاد و حتی بسیار متفاوت با شعر فارسی باشد.

هم در زمینه توصیفات و هم در زمینه تصویرها، تشابهات و تفاوت‌هایی بین شعر فارسی و اشعار عامیانه دیده می‌شود که تشابهات بیشتر در زمینه نوع صفت‌های به‌کار رفته برای پیکر معشوق؛ اما تفاوت‌ها بیشتر در نوع تصویرسازی‌هاست که این امر می‌تواند متأثر از تأثیر محیط زندگی بر نوع نگرش سراینده‌گان در اشعار عامیانه بختیاری باشد. آنان بر مبنای تجربیات خود، به باورهای رسیده‌اند و الگوهای شناختی به‌دست آورده که آن را بر مفاهیم زبانی تحمیل کرده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. مانند گیاه چویل منطقه مافهرو موهایش یکی یکی است و مرا مانند پلنگ شب‌رو شکاری کرد.
۲. زلف‌هایش مانند زلف گوسفند دوساله روی پیشانی‌اش است و امسال مانند خرم‌سلطان دیگران را نابود کرد. زلف‌هایش مانند قوچ جنگی بر سر چشم‌هایش هستند و من آل به این زیبایی ندیده‌ام. زلفت مانند چویل پیچ و تاب دارد و لبانت مانند شکر و سینه‌ات باغ نعناع است.
۳. بگذار باران در منطقه چلووار بارد و زلف را بر گردن یار خیس کند.
۴. طره‌ها را بالا برد و زنگوله گهواره را تکان داد. طره‌هایش مانند یال اسب پریشان بودند. چشم‌هایش مانند چشم کلاغ گرمسیری هستند و طره‌هایش مانند یال اسب، سیاه و شیری.
۵. لب نازک، بینی مانند بینی نرمیش و دندان مانند برنج است. معشوق دارای موی سرخ‌رنگ مجعد، آتش به جانم زد.
۶. معشوق چشم‌سیاه دارای چشم همچون چشم گاو سه‌ساله، قصد رفتن کرد. من گفتم بوسه‌ای بده، گردنش را شل کرد. عزیز دل من، معشوق دارای چشم همچون لامپ. دیروز پوشش مینا داشتی، امروز لباس عزا. اگر می‌خواهی معشوق خوب باشد، بگذار نژاده باشد و دارای ویژگی‌های چشم میشی، ران بالشی و موی بافته پشت سر مانند کمند. معشوق سبزینه دارای چشم همچون چشم گاو، زلف را خمیده و پایین آورده است. موهای بافته معشوق از جهت داشتن رنگ بور و بلند بودن، مانند پشم ریسیده و رنگ‌شده است. معشوق با همه خوش‌صحبت است؛ اما با من (عاشق) می‌جنگد. موهای بافته معشوق مانند حلقه رکاب و مینایش مانند زین و برگ اسب است. قربان آن جوانی شوم که در آن می‌نشیند.
۷. چشم‌های انگور سیاه، سینه‌ات باغ لیمو، لب‌هایت بهره خودم می‌شوند.
۸. چشمات مانند چشم‌های کلاغ گرمسیر و طره‌هایش مانند یال اسب سیاه و صاف هستند.
۹. معشوق همچون کافور روی شاخه درخت جاز رفت. چشم‌هایش قهوه‌ای بودند مانند کبک منطقه تاراز.
۱۰. چشم سیاه چشم بادامی بر اسب و قاطرها جل می‌گذاشت. من گفتم بوسه‌ای بده که دودل بود.

تصاویر و توصیف‌های پیکر معشوق... ابراهیم ظاهری عبده‌وند و همکار

۱۱. چشم‌هایت مانند ستارهٔ صبح‌گاهی، ابروهایت مانند کهکشان، مجموعه ستارگان پروین کنار لب و آسمان نیز سینه‌ات است.
۱۲. چشم‌هایت مانند چشم اژدها هفت لایه دارد. هر عاشقی را نیش بزنند، درمان ندارد.
۱۳. شلواریت مانند آسیاب به هم پیچ می‌خوردند. عزیزترین شخص برای من تو هستی، کمر شل چشم برآمده.
۱۴. تکرار.
۱۵. تو این طرف و من آن طرف رود هستم. مژه‌هایت مانند سوزن خیاط و ابروهایت مانند شاخهٔ رز.
۱۶. لب مانند عقیق، دندان مانند مروارید، لثه مانند عناب، چشم سیاه ابرو کج، دل برای تو سوخته است.
۱۷. چشم سیاه ابرو سیاه و سورمه سیاه‌ترش کرد. پسر مسلمان‌زاده بود، دختر او را کافر کرد.
۱۸. چشم‌ها سیاه و ابروها زیبا و شیدا، مانند کبوتر بال زخمی وارد نی‌ها شد.
۱۹. دندان‌هایت سفید و کوچک آتش به جگر می‌زنند و مژه‌هایت مانند سوزن خیاط هستند
۲۰. معشوقم خودش می‌گوید و خودش گریه می‌کند. بینی‌اش مانند شمشاد و اشک‌هایش درخشانند است.
۲۱. قربان بینی کوچکت که مانند مروارید است. دختر در آغوش بهتر از پسر است.
۲۲. چشم‌سیاه بینی‌نرمیشی چشم‌هایش را می‌چرخاند و در چرخاندن چشم‌ها، با عاشق قرار می‌گذاشت.
۲۳. چه کسی دیده دو کبک در یک خانه باشند که در بینی یکی‌شان نشانه هم باشد.
۲۴. لب‌هایت به نازکی سیگار وینستون. سه ماه تابستان به دیدار من نیامدی. عزیز من لب برگ بیدی. صورتت سبزینه و بدنت سفید است.
۲۵. لب عقیق دندان صدف برگ مینا چادرش. شیر من داماد، غصه مخور روز خوب عروس را می‌آورم. خودت گل، چشم‌هایت گل و اشک‌هایت گلاب هستند. دندان‌هایت مانند مروارید و لب‌هایت عناب‌اند.
۲۶. موها به یک سمت، گردن مانند آهو، لب مانند گل یاس. بخت بد نمی‌داند چرا برای صحبت کردن با او شرمناک هستم.
۲۷. قربان راه رفتن زیبایت. قربان همان لب‌های خوب و دهان تنگت.
۲۸. گل‌ها (زیبارویان) راه می‌روند گل (معشوق) خوب‌ترینشان است. صنمی خال در چانه، سردسته آنان است.
۲۹. خال در چانه‌ات دست‌نشان است. اگر می‌شود آن را پاک کن که ما را کُشت. خال در چانه‌ام آفریده خداوند است هر پسری چشم ناپاک، سزایش این است.

۳۰. دندان‌هایت مانند برنج و موهای بافته پشت سر مانند کمند، ساق پای همچون قند، آتش به جانم زد (بیت دوم در شماره ۱۷ معنی شده است).
۳۱. دندان‌هایت یا صدف یا شیرماهی هستند. در هر صورت امشب مهمانت هستم.
۳۲. صورتش مانند آینه و گل سرخ، آتش در دلم انداخت و دلم را سوزاند.
۳۳. گل صورتت پای آتش هیزم می‌درخشد، ماه را بیچاره کرد و کبک‌ها را دیوانه.
۳۴. آسمان به جای صورتت و ستاره خالت (بیت دوم در شماره ۲۵ معنا شد).
۳۵. عروس خانم عروس خانم تا می‌توانی ناز کن. تا گل الماس نیاورند روی ماه‌گونت را باز نکن.
۳۶. کمر گل من مانند فنر انعطاف دارد. همه را راضی کرد مگر چیزی از او کم می‌شود. مگر کاغذ سفید و قلم رنگی نبود. از کنارم رد شد و لبخندی زد، معشوق کمر همچون فشنگ. بوی گیاه چویل، کلوس و ریواس، کمر شلی مرا کشته است، با او چه کار می‌توانم بکنم.
۳۷. بروید و به مادرم بگویید تک‌فرزندت نمرده، بلکه چشم‌سیاه، بلندقامت، دلش را برده است.
۳۸. کوتاه قد کوچک، مانند میش کوهی، برای خدا چه کردی که برای رسیدن به تو جنگ می‌کنند.
۳۹. سفید بلند قد و کوتاه سبزینه هر دو خواهر هستند. به هم مانند دو هوو حسودی می‌کنند.
۴۰. دختر حاکم ولایتی، شهربانو نامت است. پنجه‌هایت مانند نی قلیون و دندان‌هایت مانند مروارید هستند. معشوق گردن‌کشیده به منطقه سوسن مال رفت. اگر او جسد مرا بشوید، هرگز پوسیده نمی‌شود. معشوق دارای پنجه همچون ساق نرگس، اگر جسد مرا بشوید، هرگز نمی‌پوسد. به قربان دو انگشت بلورینت که هر دم بر صورت کشیده می‌شوند.
۴۱. معشوقم نازک و پاهایش مانند پای میش کوهی است. در شنزار پای نگذار که شن از زیر پایت می‌رود.
۴۲. تکراری.
۴۳. شلوار را بالا زد و وارد آب دهنو شد. خال سبز و ساق سفید و حلقه نو بر آن بود.
۴۴. اگر می‌بینی کم سخن می‌گویم، کم گو هستم. عاشق کمر باریک ساق گوشت‌آلودم.
۴۵. ران‌هایت مانده اسلحه هستند و گودی نافت مانند کاسه آب‌خوری.
۴۶. مروارید گوی طلا به گردن دارد. نافش مانند کاسه تقرینه پر از آب انار است.
۴۷. سفیدی‌ات مانند کرم و از حیث نرمی مانند پنیر هستی. از تریاک گران‌تر هستی و به نرخ منطقه ایزه هستی. سبزینه مانده رازیانه‌ای. شیرین کم‌سخن. می‌خواستم بگویم بیا با هم دوست شویم، زبانم لال شد.
۴۸. اسامی افرادی که راوی اشعار عامیانه در این پژوهش بودند، به ترتیب الفبایی عبارت‌اند از: میرزا اسدی شیخ رباط، ۶۹ ساله از بازفت (از توابع شهرستان کوه‌رنگ)؛ جلی بهمنی، ۴۷ ساله از بازفت؛ عبده‌قلی شهبازی، ۶۷ ساله از شهرستان اندیکا؛ خزعل مهری بابادی، ۷۲ ساله از شهرستان لالی؛ کبوتر کریمی، ۵۸ ساله از شهرستان مسجدسلیمان.

منابع

- آسمند، علی (۱۳۸۰). *تاریخ ادبیات در قوم بختیاری*. اصفهان: شهسواری.
- آقابابایی خوزانی، زهرا (۱۳۹۰). «نشانه‌های زیبایی پیکرین در ادب پارسی». *کهن‌نامه ادب پارسی*. س ۲. ش ۱. صص ۱-۱۹.
- پیشوب، ایزابلا (۱۳۷۵). *از بیستون تا زردکوه بختیاری*. ترجمه مه‌راب امیری. تهران: آنزان.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۴). *در سایه آفتاب: شعر فارسی و ساخت‌شکنی در شعر مولوی*. تهران: سخن.
- جهانمرد، محبوبه و همکاران (۱۳۹۶). «اشتراکات زیبایی‌شناسی و مضمون‌پردازی زلف معشوق در شعر فارسی و عرب». *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*. د ۵. ش ۳. صص ۹۷-۱۲۶.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۴). *دیوان غزلیات حافظ*. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. تهران: صفی‌علیشاه.
- حمیدیان، سعید و زهرا آقابابایی (۱۳۸۷). «بررسی نشانه‌های نامتعارف زیبایی در ادب فارسی». *زبان و ادب*. ش ۳۷. صص ۴۹-۸۱.
- خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۷۵). «زیبایی کمال مطلوب زن در فرهنگ ایران». *ایران‌شناسی*. س ۸. ش ۳۲. صص ۷۰۳-۷۱۶.
- _____ (۱۳۷۵). «تن‌کامه‌سرایی در ادب فارسی». *ایران‌شناسی*. س ۸. ش ۲۹. صص ۱۵-۵۴.
- خواجوی کرمانی، ابوالعطا کمال‌الدین محمود (۱۳۷۴). *دیوان کامل*. به کوشش سعید قاضی. تهران: بهزاد.
- دالمانی، هانری رنه (۱۳۳۵). *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*. ترجمه علی محمد فره‌وشی. تهران: امیرکبیر.
- دیولافوا، ژان (۱۳۵۵). *سفرنامه خاطرات کاوش‌های باستانی شوش ۱۸۱۴-۱۸۱۶*. ترجمه ایرج فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران.
- راوندی، مرتضی (۱۳۵۹). *تاریخ اجتماعی ایران*. تهران: امیرکبیر.
- رضایی، حمید و ابراهیم ظاهری (۱۳۹۲). «تصویر زن در قصه‌های عامیانه فرهنگ بختیاری». *زن در فرهنگ و هنر*. د ۵. ش ۲. صص ۲۳۹-۲۶۰.
- رودکی، ابو عبدالله جعفر (۱۳۷۴). *دیوان*. شرح و توضیح منوچهر دانش‌پژوه. تهران: توس.

دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه _____ سال ۷، شماره ۲۶، خرداد و تیر ۱۳۹۸

- ژوکوفسکی، والتین الکسیویچ (۱۳۹۶). *موادی برای مطالعه گویش بختیاری*. ترجمه مریم شفق و مهدی دادرس. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- سعدی، مشرف‌الدین مصلح (۱۳۹۴). *کلیات سعدی*. تصحیح محمدعلی فروغی. قم: آوای شمال.
- سلمان ساوجی، خواجه جمال‌الدین (۱۳۳۶). *غزلیات سلمان ساوجی*. به اهتمام منصور مشفق. تهران: انتشارات بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه.
- سنایی، ابوالمجد مجدود (۱۳۷۵). *دیوان حکیم سنایی غزنوی*. به اهتمام پرویز بابایی. تهران: نگاه.
- شفیانی، منوچهر (۱۳۹۶). *فرهنگ عامه بختیاری*. به کوشش محسن حیدری. تهران: تمتی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۹). *صور خیال در شعر فارسی: تحقیق انتقادی در تطور ایمازهای شعر پارسی و سیر نظریه بلاغت در اسلام و ایران*. تهران: آگه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۰). *بیان*. تهران: فردوس.
- صفری، جهانگیر و ابراهیم ظاهری (۱۳۸۸). «بررسی ترانه‌های کار در عشایر بختیاری». *فرهنگ مردم*. س ۸، ش ۳۱ و ۳۲. صص ۱۶۹-۱۸۳.
- صفوی، کورش (۱۳۸۳). *از زبان‌شناسی به ادبیات*. ج ۲: شعر. تهران: سوره مهر.
- _____ (۱۳۹۲). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: سوره مهر.
- عطار، شیخ فریدالدین محمد (۱۳۸۱). *دیوان عطار نیشابوری*. به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: نگاه.
- غلامی، حمیده و مهدی رضایی (۱۳۹۲). «مشبه‌ها و تصاویر چهره معشوق در شعر شاعران زن معاصر». *سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)*. س ۶، ش ۶. صص ۳۵۳-۳۶۸.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۲). *سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها*. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۶). *بلاغت تصویر*. تهران: سخن.
- فخرالدین اسعدگرگانی (۱۳۴۹). *ویس و رامین*. تصحیح ماگالی تودوا - الکساندر گواخاریا. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴). *شاهنامه فردوسی*. مجلد سوم. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.

تصاویر و توصیف‌های پیکر معشوق... _____ ابراهیم ظاهری عبده‌وند و همکار

- قوام، ابوالقاسم و ثمین اسپرغم (۱۳۹۴). «بررسی استعاره‌های عشق و معشوق در دوبیتی‌های عامیانه منطقه خراسان بر بنیاد نظریه استعاره شناختی». *کهن‌نامه ادب پارسی*. س ۶. ش ۳. صص ۱-۲۶.

- قنبری عدیوی، عباس (۱۳۹۱). فولکلور مردم بختیاری. شهرکرد: نویسه.
- کجباف، علی‌اکبر (۱۳۹۲). «نقش و جایگاه زن در ایل بختیاری در دوره قاجار از دیدگاه سیاحان اروپایی ۱۲۱۰ تا ۱۳۴۴ق/۱۷۹۶ تا ۱۹۲۵م». *پژوهش‌های تاریخی*. س ۵. ش ۴. صص ۳۹-۵۴.

- کسایی مروزی، مجدالدین ابوالحسن (۱۳۶۸). *دیوان کسایی مروزی*. به کوشش محمدامین ریاحی. تهران: توس.

- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۴). *دیوان کامل شمس تبریزی*. مقدمه و شرح حال از جلال‌الدین همایی. تهران: بدرقه جاویدان.

- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۸). *خسرو و شیرین*. تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.

-Vahman fereydun, Asatrian, Garnik (1995). *Poetry of the Baxtiārīs: Love Poems, Wedding Songs. Lullabies, Laments*, Denmark: munksgaard eport and subscription service.

The Images and description of beloved in Bakhtiari's folk poems

Ibrahim Zaheri Abdeh Vand¹ * Rouh Allah Karimi Nouraldin Vand²

1. Assistant professor of Persian language and literature – Shahre-Kord University.
2. Ph.D. candidate in Persian language and literature- Payame Nour University.

Received: 22/12/2018

Accepted: 18/02/2019

Abstract

The image and description of the image of beloved is one of the most important issues in Persian and folk poetry. Images and testimonies help both draw objectively the beloved body and the attitude of the poet, as well as the general attitude of the society and culture in which the poet lives. The purpose of this research is to examine the images and descriptions of the beloved body in Bakhtiari's folk poems by comparing them to the image of beloved in Persian poetry to answer the following questions: What elements are used to describe the beloved body and what are the adjectives that show the differences and similarities with Persian poetry in this area? The results of the research showed that, in Bakhtiari folk poems, the images look more like typographic characters (sensory, sensory, singular to singular and detailed), and that the names of this type are different. The poets used this type of comparisons in which the signified is much closer to the referent. Bakhtiari's life is based on nomadism, alongside agriculture and, to this end they rely more on the sky and constellation. A greater number of these elements is therefore used to illustrate the climatic color of the images which is very high. Compared to Persian poetry, there are differences and similarities that are more similar in terms of descriptions and differences in the field of imagery.

Keywords: Imagery; description; beloved body; Bakhtiari folk poem; Persian poetry.

*Corresponding Author's E-mail: zaheri@sku.ac.ir